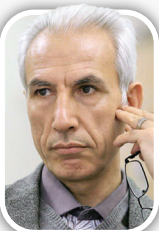


معتمدنژاد، نشانه یک گریز بود!



دکتر کاظم معتمدنژاد، پدر علوم ارتباطات در ۱۴ آذرماه ۱۳۹۲ به دیار باقی شتافت. به مناسبت دوازدهمین سالگرد درگذشت این استاد فقید، عباس اسدی، استاد روزنامه‌نگاری دانشگاه علامه طباطبائی یادداشتی نوشته است که متن کامل آن را می‌خوانید:

■ ■ ■

معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، گریز از قدرت، گریز از ایدئولوژی‌های رنگارنگ، گریز از گوندشینی ذهنی متفکر پیرامونی، گریز از ماندن در پیله امن عقاید کهنه، گریز از ذهنیت‌های رعت‌مآب، گریز از آنانی که با عقایدشان ژرف نمی‌زنند.

معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، گریز از ذهن‌های پنه بسته، گریز از آنانی که «جرات اندیشه» و «شهامت شک» و «همت یقین» نداشتند، گریز از آنانی که دوست داشتند تراوشات ذهن علیلشان حجت باشد و بر کرسی حکم بنشینند.

معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، گریز از آنانی که علم را در تکمای نان گیم کردند، گریز از آدمیانی که از یام کلمات سقوط کردند و اگر هم برخاستند، کلمات نارس به دیگران تعارف کردند. معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، گریز از آنانی که با افکار کپک‌زده سدی در برابر شکفتن استعدادها شدند، گریز از آنانی که به‌جای آنکه پل باشند دیوار شدند، گریز از آنانی که همیشه دوست داشتند برنده باشند غافل از اینکه بردن همیشه به معنی پیروزی نیست. معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، گریز از بت‌سازی و بت‌بازی، گریز از اسارت اسطوره و بت، گریز از جامعه علمی واپس‌مانده و تن‌پرور که مشتاق اسطوره‌سازی است، گریز از افسون‌شدگانی که نشان ندادند از کدامین راه باید رفت؟ معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، گریز از آنانی که با غلو و تملق اندیشه‌ها را بی‌وزن کردند، گریز از آنانی که خاطره‌گویی کردند خاطراتی اما نداشتند، گریز از آنانی که در سایه نام او پناه گرفتند ولی

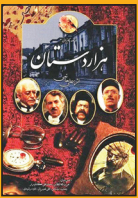
برای خود نانی جستند، گریز از نگاه‌های شعیده‌بازانی که آسمان ارتباطات را بر ریسمان روابط زره زدند، گریز از آنانی که از در پشتی وارد دنیای ارتباطات شدند و برای درخشیدن خود، غیر خود را خاموش کردند. معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، گریز از آنانی که کبریا ی خود را در کبر و ریا جستند و به عشق ریاست، ارتباطات را بی‌آینده کردند، گریز از آنانی که درباره ارتباطات اظهار فضل کردند اما معجزه‌ای از خود هویدا نکردند، گریز از آنانی که خواستند برای باغ ارتباطات پدری کنند، اما سر آن موج حریق رها کردند و بر جبین سوخته آن ششیار انداختند و روی برگ‌های سوخته‌اش برای خود مجسمه‌هایی دروغین تراشیدند. معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، گریز از «هابرلاس»‌های ارتباطی، گریز از نگهبانان اصول مندرس روزنامه‌نگاری، گریز از زبان دراز گذار که جهان‌بینی منقعی هویدا می‌کرد، گریز از چشمان جعد که هنوز بر لاشه پوسیده جزوات عهد بوق دل خوش کرده و همچنان از عکس جرمای‌های بشارگرد تغذیه می‌کند و گریز از آنانی که خود را در برابر روش‌های نو، در پشت بناهای یادبود، پنهان کردند، آری! معتمدنژاد نشانه یک گریز بود، اما بلندپروا بود. در غم رهایی ارتباطات از روابط بود، ولی در یغا آن سنگی که او زمانی با کمال حسن‌نیت از کوه پربرف ارتباطات غلطانده و در سرانجیبی روزگار تبدیل به پهنی عظیم شد، ولی در آتش روابط و وانت ذوب شدند... و امروز باغ ارتباطات را برگی نیست!

قدم‌زدن بر پیکر بی‌جان «زنده‌رود»



اینجا بستر رودی است که نامش با «زندگی» گره خورده بود، اما حالا تکیه‌گاه قدم‌های سنگین مردی شده که شاید در جست‌وجوی خاطرات غرق شده‌اش راه می‌پیماید. در این قاب سیاه و سفید که حسام سسپهری ثبت کرده، پل‌های تاریخی اصفهان به جای اینکه تصویرشان در زلالی آب برقصد در غباری از اندوه و خشکی محو شده‌اند.

این تصویر، فراتر از یک عکس هنری، سندی تلخ از بحران است؛ جایی که ماهی‌ها جایشان را به ردپای عابران داده‌اند و زاینده‌رود، شاه‌رگ فیروزه‌ای کویر، به بیابانی سرد بدل شده است. تنها بی این مرد در بستر خشک، تنها بی طبیعتی است که زیر بار خشکسالی، نفس‌های آخرش را می‌کشد. اینجا اصفهان است؛ شهری که رگ‌هایش خشکیده است.



سید سروش طباطبائی پور | روزنامه‌نگار | او را شاعر سسینمای ایران می‌دانند؛ چرا که فیلم‌های او سرشار از دیالوگ‌های شاعرانه، نثرهای آهنگین و تصویرسازی‌های لطیف و خیال‌انگیز است. علی حاتمی در فیلم‌هایش به فرهنگ ایرانی وفادار بود؛ از معماری و لباس گرفته تا موسیقی و آداب اجتماعی. او سینما را ابزاری برای حفظ و بازآفرینی هویت ایرانی می‌دانست.

نگاه او به تاریخ، نگاهی شاعرانه و انسانی بود، نه صرفاً نگاهی مستند یا سیاسی. حاتمی در جایی متولد شد شبیه همان جایی که رضا خوشنویس در هزارستان به مفتش آدرس می‌داد: خیابان شاپور، خیابان مختاری، کوچه از دبیه‌شت. به زبان ساده‌اگر با فیلم‌های او همراه شوی، یک دل سبیر تهران‌گردی خواهی کرد. آنچه‌کاری‌های کاخ گلستان و نیاوران، فضای مدرسه

خوشنویس یا تفنگچی

سریال «هزارستان» به کارگردانی علی حاتمی یکی از فاخر ترین آثار تاریخ تلویزیون ایران است که در دهه ۶۰ تولید و پخش شد. این مجموعه با نگاهی شاعرانه و تاریخی، روایتی پیچیده از تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران قاجار و پهلوی اول ارائه می‌دهد. داستان در «تهران قدیم» می‌گذرد و شخصیت‌هایی چون شعبان استخوانی، رضا تفنگچی، مستشارالدوله و خان مظفر، هریک نماینده طیفی از قدرت، فساد، آرمان خواهی و مردم‌دوستی‌اند. علی حاتمی برای ساخت این سریال، شهرک سینمایی غزالی را طراحی کرد تا فضایی اصیل و باورپذیر از تهران قدیم خلق کند. یکی از مهم‌ترین لوکیشن‌های این سریال، خیابان لاله‌زار تهران بود.

مرگ حق است

علی حاتمی مجموعه تلویزیونی «سلطان صاحبقران» را در سال ۱۳۵۴ برای تلویزیون ملی ساخت تا به روایت مقطع مهمی از تاریخ معاصر ایران بپردازد. این سریال با نگاهی شاعرانه و مستندگونه، به روایت زندگی ناصرالدین‌شاه قاجار و روابط پیچیده او با رجال سیاسی و درباریان، به‌ویژه امیرکبیر، می‌پردازد. محل اصلی فیلمبرداری این سریال ۱۳ قسمتی، کاخ گلستان و کاخ نیاوران بود. تالار آینه، تالار سلام و محوطه‌های بیرونی کاخ گلستان برای صحنه‌های فیلم بسیار مناسب بود و برخی صحنه‌های داخلی و خصوصاً ترشاه و درباریان در کاخ نیاوران فیلمبرداری شد. برای برخی صحنه‌های زندگی امیرکبیر و دیگر رجال سیاسی از خانه‌هایی در محله‌های عودلاجان و سنگلج هم استفاده شد.

دلت کربلاست

«سوته‌دلان» که در سال ۱۳۵۶ ساخته شد، نگاهی شاعرانه و اجتماعی به زندگی ۲۰۰۰ ساله ایران بپردازد. فیلم سوته‌دلان در بستر کوچه‌پس‌کوچه‌های تهران قدیم، سینماهای لاله‌زار و فضاها مذهبی مانند امامزاده داوود روایت می‌شود. علی حاتمی با بهره‌گیری از زبان فاخر، دیالوگ‌های شاعرانه و طراحی صحنه‌های اصیل، تصویری انسانی و عمیق از عشق، فداکاری، تنهایی و رنج به تصویر می‌کشد. موسیقی متن اثر نیز با حال‌وهوای نوستالژیک فیلم هماهنگ است و به بار احساسی آن می‌افزاید. در بخش پایانی این فیلم، حبیب‌آقا با بازی جمشید مشایخی برای شفا ی برادر ناتنی‌اش که دچار اختلال ذهنی است، او را به امامزاده داوود می‌برد. این سکانس احساسی نشان از ایمان و امید و پیوندهای خانوادگی در دل جامعه سنتی داشت.

مزرعه بلال

فیلم «کمال‌الملک»، ساخته علی حاتمی در سال ۱۳۶۲، اثری درخشان در ژانر تاریخی و درام است که زندگی محمد غفاری، نقاش برجسته ایرانی ملقب به کمال‌الملک را روایت می‌کند. کمال‌الملک از نظر بصری نیز چشم‌نواز است؛ طراحی صحنه، لباس‌ها و موسیقی فرهاد فخرالدینی، همگی در خدمت خلق فضایی اصیل و ایرانی‌اند. این فیلم نمونه‌ای بارز از نگاه فرهنگی و تاریخی علی حاتمی به هویت ایرانی است. یکی از شاخص‌ترین لوکیشن‌های این فیلم کاخ گلستان است. صحنه‌هایی از آموزش، گفت‌وگوهای روشنفکرانه و تحولات فکری کمال‌الملک در فضای مدرسه دارالفنون تهران شکل می‌گیرد.

قلندری که اهل قیل‌وقال نیست

فیلم «قلندر» در سال ۱۳۵۱ ساخته شد و یکی از آثار کمتر دیده‌شده اما مهم در کارنامه این فیلمساز صاحب‌سبک به‌شمار می‌رود. این فیلم با بازی ناصر ملک‌مطیعی در نقش اصلی، داستان مردی تنها و دردمند را روایت می‌کند که در دل تهران قدیم، درگیر کشمکش‌های درونی و اجتماعی است. شخصیت قلندر نماد انسانی است که در جست‌وجوی معنا، عشق و رهایی از قیدوبندهای اجتماعی و اخلاقی زمانه خود سرگردان است. محله‌هایی مانند عودلاجان، سنگلج، بازار تهران و اطراف خیابان مولوی از جمله مناطقی بودند که حال‌وهوای مورد نظر علی حاتمی را برای بازسازی فضای سنتی تهران فراهم کردند. خانه‌های قدیمی با حیاط مرکزی، زورخانه، حجره‌ها و قهوه‌خانه‌ها نیز از دیگر لوکیشن‌های مهم فیلم بودند.

■ **سیاسی و دیپلماتیک:**
■ مدیر: حسین ارجلو
■ **شهرونگار:**
■ مدیر: پروانه بهرام‌نژاد
■ مدیر: مریم باقرپور
■ **اقتصاد:**
■ مدیر: حسین لطفی
■ مدیر: مریم موسوی‌پور
■ **تماشاگر:**
■ مدیر: امیرمحمد یعقوب‌پور
■ مدیر: لیلی خرسند
■ **گزارش:**
■ مدیر: فهیمه طباطبائی

■ **سرزمین هن:**
■ مدیر: سیده‌رهار عباسی
■ مدیر: زهرا رفیعی
■ **تندرستی:**
■ مدیر: نادر نصرتی
■ مدیر: مریم سرخوش
■ **سرنخ:**
■ مدیر: جواد عزیزی
■ مدیر: محمد جعفری
■ **سنگرمی:**
■ مدیر: قرآن شیرزادی
■ **طرح و گرافیک:**
■ مدیر: محمدعلی حلیمی

■ **سرمدیر آنلاین:**
■ سیدمحبتی صادقی
■ کامران یارچی، حامدوفانی
■ **مدیر محتوای تلویزیون:**
■ اسماعیل سلطنت‌پور
■ **مدیر چندرسانه‌ای:**
■ زهرا سادات بهشتی
■ **مدیر پخش زنده:**
■ امیرحسین محمددوست
■ **مدیر تولید تلویزیون:**
■ اله‌سادات بهشتی
■ **مدیر فضای مجازی:**
■ محمدحسین امیری

عکس همشهری احمد فرج‌الله

تهران‌گردی با شاعر سینمای ایران!

با فیلم‌های علی حاتمی در کوچه پس‌کوچه‌های تهران قدم می‌زنیم

دارالفنون، کوچه‌پس‌کوچه‌های بازار شاپور وبازار بزرگ، زورخانه‌ها و خانه‌های قدیمی تهران و حتی کوهستان امامزاده داوود، همه و همه یک دوره تهران‌گردی را یگان است که با نمایش فیلم‌های حاتمی نصیب ما می‌شود. در سالروز درگذشت او سری به برخی سریال‌ها و فیلم‌های او می‌زنیم که لوکیشن‌های بیشتر آنها تهران قدیم را به ما نشان می‌دهند.

رضا: دوست داری آتش از اسلحه‌چکانی با مرکب از قلم نی‌ای؟ خون می‌طلبی یا جوهر؟ انگشت کی در این میان باشه گر انقدر تری، خوشنویس یا تفنگچی؟



امیرکبیر: مرگ حق است ولی به‌دست شما بسی مشکل؛ اما شوق از میان شما رفتن مرگ را آسان می‌کند.



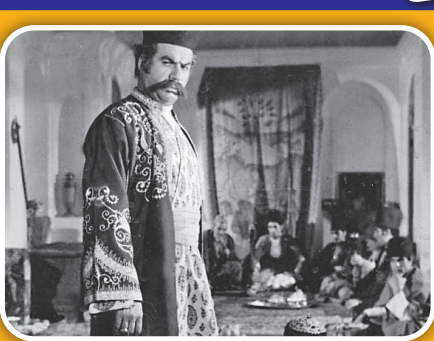
آقامجید، تو رو چه به روضه؟ روضه خودنی! گریه‌کن نداری، وگرنه خودت مصیبتی، دلت کربلاست!



ناصرالدین‌شاه: مدرسه هنر مزرعه بلال نیست آقا، که هر سال محصول بهتری داشته باشد. در کواکب آسمان هم یکی می‌شود ستاره رخشان، الباقی سوسو می‌زنند.



قلندر، نه اهل قفله، نه اهل قیل‌وقال... دلش به به نگاه خورش، نه به دنیا.



انفجار دانه‌های پولساز

فاطمه عباسی | روزنامه‌نگار | تا حالا فکر کرده‌اید چرا وقتی بوی پاپ‌کورن می‌آید، بی‌اختیار هوس سینما می‌کنید؟ یا چرا سینما بدون صدای «خرچ‌خرچ» دانه‌های ذرت انگار چیزی کم دارد؟ شاید باور تان نشود، اما این دانه کوچک و پرسروصدا روزگاری مغفورترین خوراکی نزد صاحبان سینما بود! آنها معتقد بودند پاپ‌کورن، این خوراکی «خیابانی»، با فضای فاخر سینما که شبیه اپرا بود، در تضاد است. اما چه شد که امروز پاپ‌کورن عملاً «بلیت دوم» ما برای ورود به سالن تاریک سینما شده است؟

داستان از دهه ۵۰۰۰سال پیش در قاره آمریکا شروع می‌شود؛ جایی که بومیان با دین‌ن جادوی تبدیل شدن دانه سفت به ابری سفید، جشن می‌گرفتند، برای آنها این فقط یک خوراکی نبود، بلکه یک آیین شگفت‌انگیز بود؛ چرا که ذرت به شکلی معجزه‌وار از چیزی غیر قابل خوردن، به یک خوراکی نرم و برشته تبدیل می‌شد و این تحول، نمادی از شادی و شگفتی بود. اما جیش اصلی در سال ۱۸۹۳ اتفاق افتاد: زمانی که «چارلز کرپتز» در نمایشگاه شیکاگو، ماشین بخار پاپ‌کورن ساز را معرفی کرد. این دستگاه، انقلاب صنعتی کوچکی بود که پاپ‌کورن را از آشپزخانه‌ها به کف خیابان آورد. وقتی سینماها تازه با گرفته بودند، صاحبانشان با ورود هر گونه خوراکی به سالن مخالفت می‌کردند، آنها می‌خواستند فضایی فاخر و فرهنگی، شبیه به سالن اپرا، بسازند و پاپ‌کورن را که سروصدا و خرده‌ریز داشت، در تضاد با این فضا می‌دیدند. اما رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ آمریکا، قواعد بازی را عوض کرد. درحالی‌که کارخانه‌ها تعطیل می‌شدند، سینما به‌عنوان تفریحی ارزان، پناهگاه مردم شد. پاپ‌کورن هم که ارزان‌ترین خوراکی بود(فقط چند سنت)، به یار جدانشدنی تماشاگران تبدیل شد. صاحبان سینما که دیدند مردم پنهانی پاپ‌کورن‌های خیابانی را به داخل می‌آوردند، تصمیم گرفتند به جای جنگیدن، خودشان از این بازار سود ببرند. آنها ابتدا به دستفروشان اجازه ورود دادند و بعد خودشان غرفه‌های اختصاصی زدند.



امروز، رازی در سینماها وجود دارد که کمتر کسی می‌داند: سالن‌داران از همین دانه‌های ارزان ذرت سود بسیاری به جیب می‌زنند. بوی وسوسه‌انگیز کره و نمک خاصی به «Flavaol» در لایه‌ها، یک ترفند روان‌شناختی دقیق است تا مغز شما را شرطی کند: بوی پاپ‌کورن یعنی وقت فیلم دیدن است!

هیچ خوراکی دیگری نتوانست جای پاپ‌کورن را بگیرد؛ نه چیپس که پرسر و صداست، نه شکلات که در جنگ جهانی دوم نایاب شد. پاپ‌کورن ماند چون ارزان بود، خوردنش در تاریکی راحت بود و بافتش حس خوبی داشت. حالا کار به جایی رسیده که سینماها ظرف‌های کلکسیونی پاپ‌کورن را به‌عنوان یادگاری می‌فروشند. این دانه کوچک، با ترکیبی از تاریخ، اقتصاد و روانشناسی، چنان در فرهنگ‌های مختلف ریشه دوانده که وقتی چراغ‌ها خاموش می‌شود، دستان ناخودآگاه به سمت ظرف پاپ‌کورن می‌رود.